

دکتر جان اسوالت ، خروج، جلسه ۲، خروج ۳-۴

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر جان اسوالت و آموزه‌هایش در مورد کتاب خروج هستم. این جلسه دوم، خروج ۳-۴ است

خب، خوش آمدید. دیدن تک تک شما امشب اینجا باعث خوشحالی است. اگر این اولین باری است که با ما هستید، و فکر می‌کنم این ممکن است درست باشد. امیدوارم جزوه‌هایی که اینجا روی میز است را دریافت کرده باشید.

تأکید می‌کنم که یک برنامه‌ی آزمایشی وجود دارد. ما سعی خواهیم کرد به این برنامه پایبند باشیم، اما خواهیم دید که چگونه پیش می‌رود. همچنین یک طرح کلی وجود دارد.

و اجازه دهید خیلی سریع، به خاطر همه ما، دوباره آن طرح کلی را مرور کنم. خروج درباره وحی است. خود وحی است.

اول از همه، در مورد قدرت یهوه در فصل‌های ۱ تا ۱۵. خب، این‌ها منحصر به فرد نیستند. بین این‌ها همپوشانی وجود دارد، اما ما در مورد تأکید اصلی صحبت می‌کنیم.

همانطور که گفتم، این ما را تا فصل ۱۵، سرود دریا، سرود ستایش برای نجات خدا، پیش می‌برد. اما سپس فصل ۱۵ تا ۲۲، ۲۷ تا ۱۸، مکاشفه‌ای از مشیت یهوه. بله، او قدرتمند است.

بله، او می‌تواند ما را نجات دهد. اما آیا او واقعاً به ما، به نیازهای اساسی ما اهمیت می‌دهد؟ و پاسخ بله، بله و بله است. فصل ۱۹، آنها در سینا هستند.

بنابراین، از نظر موقعیت مکانی، شما در مصر، از دریا تا سینا و سپس در سینا دارید. و در اینجا ما وحی از اصول یهوه، اعطای عهد که به ما نشان می‌دهد خدا کیست، و سپس خیمه را داریم که هدف نهایی خدا را در تمام این موارد آشکار می‌کند، پایین آمدن از کوه و ساکن شدن در میان مردم. این هدف نهایی در کل ماجرا است.

اغلب، من به دانش‌آموزان می‌گویم، در حالی که سعی می‌کنم آنها را به دام بیندازم، چرا خدا مردم را از مصر رهایی داد تا در میان آنها ساکن شوند؟ کنعان در درجه دوم اهمیت قرار دارد. کتاب خروج به ما می‌گوید که هدف خدا از رهایی، بازگشت به خانه بود. اولین قدم برای بازگشت به خانه، در نهایت بازگشت به قلب‌های ماست.

وقتی به بخش اول، یعنی آشکارسازی قدرت یهوه، نگاه می‌کنیم، هفته‌ی پیش در مورد نیاز به رهایی صحبت کردیم. یک نیاز انسانی، آنها در اسارت هستند، رنج می‌کشند. مردم سعی می‌کنند آنها را به عنوان یک قوم از بین ببرند.

اما این یک نیاز الهی نیز هست، زیرا خداوند وعده‌هایی داده بود. و سوال این است که آیا او می‌تواند به وعده‌هایش عمل کند؟ و ما در مورد اینکه چگونه این موضوع در مورد ما نیز صادق است صحبت کردیم. بله، من و شما به شدت به رستگاری نیاز داریم، اما خداوند باید ما را نجات دهد.

حالا، وقتی شما در مورد نیاز خدای متعال به هر چیزی صحبت می‌کنید، بلافاصله مشکلات الهیاتی ایجاد می‌کنید. اما این صرفاً خدا نیست که در تعالی تنهای خود می‌گوید، خب، اگر می‌خواهی نجات پیدا کنی، اشکالی ندارد. اگر نمی‌خواهی، اشکالی ندارد.

خدا ما را برای خودش ساخته است و نمی‌تواند ما را در بند گناه رها کند و در خودش شاد باشد. لزوم رهایی فصل اول، و سپس آمادگی برای رهایی‌بخش، فصل دوم. دیدیم که چگونه خدا از ستمگران برای تربیت رهایی‌بخش استفاده کرد.

و سپس دیدیم که چگونه موسی تلاش کرد تا این کار رهایی را به روش خود انجام دهد، و به شدت شکست خورد. و بنابراین، او گفت، خب، من تلاشم را کردم. می‌بینمت.

و به بیابان رفت. اما خدا کمی پیگیرتر از این حرف‌هاست. بنابراین، امشب به فصل‌های سوم و چهارم باب اول ج، ندای نجات‌دهنده، نگاهی خواهیم انداخت.

بیاید با هم دعا کنیم. پدر، از تو به خاطر پشتکارت سپاسگزاریم. از تو به خاطر اینکه نخواستی ما را رها کنی، سپاسگزاریم.

شکرت که نمی‌خواهی ما در گناه خود بمانیم. شکرت که نمی‌خواهی ما در سرکشی خود بمانیم. شکرت که در مسیح، از طریق روح‌القدس، به ما کمک کرده‌ای و ما را به سوی خود جذب کرده‌ای.

نام مقدس تو را ستایش می‌کنم. بار دیگر از تو به خاطر کلامت سپاسگزاریم و دعا می‌کنیم که با قدرت روح القدس تو، بتوانیم با هم به بینش‌های جدیدی دست یابیم، برخی از بینش‌های قدیمی را تقویت کنیم و همه با هم بتوانیم زندگی تو را بهتر زندگی کنیم، زیرا این ساعت را با هم گذرانده‌ایم. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین.

بسیار خوب، فصل سوم. و البته، با آن نت بوته‌ی نسوخته شروع می‌شود. موسی در پشت بیابان است.

او به حوریب، کوه خدا، آمد. همانطور که در بخش پیشینه توضیح دادم، آنجا سینا نامیده می‌شود، آنجا حوریب نامیده می‌شود، و واقعاً هیچ توضیحی برای اینکه چرا از این دو نام استفاده شده یا چرا یکی در یک جا و دیگری در جای دیگر استفاده شده است، وجود ندارد. آنها فقط قابل تعویض هستند.

بنابراین، این سینا است که او به آنجا می‌آید. این تصادفی نیست. فرشته خداوند در شعله‌ای از آتش از میان بوته‌ای بر او ظاهر شد.

او نگاه کرد و دید که بوته در حال سوختن است، اما سوخته نشده است. نمادگرایی در بوته‌ای که می‌سوزد. اما سوخته نمی‌شود چیست؟ خدا شعله‌ای ابدی است؟ اممم. چه چیز دیگری؟ توجه کن.

بله؟ چه چیز دیگری؟ قدرت معجزه‌آسا؟ اما او می‌توانست این کار را انجام دهد، نمی‌توانست؟ فقط با آتش زدن بوته. او می‌توانست توجه موسی را جلب کند. او می‌توانست نشان دهد که او شعله ابدی است، که قدرت دارد.

چه اهمیتی دارد که بسوزد و در عین حال مصرف نشود؟ او قرار نیست تسلیم شود. سوختن تطهیر می‌کند. اممم-هم.

بله؟ اما باز هم، لازم نیست برای آن جنبه از آن، مصرف نشده باشیم. بله، فکر می‌کنم همین است. اگر خدا ما را شعله‌ور کند، ما را نخواهد سوزاند.

شیطان می‌گوید، اگر خدا را در زندگی‌ات رها کنی، او تو را در کام خود خواهد کشید. بله، بله. او ممکن است دنیا را با تو روشن کند، اما وقتی کارش با تو تمام شود، تو خاکستر خواهی بود.

فکر می‌کنم این چیزی بود که خدا به موسی می‌گفت. ببخشید، شیطان به موسی می‌گفت. نباید بگذاری خدا در زندگی‌ات ول باشد. نباید بگذاری آتش به جانت بزند.

چون او آتش سوزانی است و تو را خواهد سوزاند. بنابراین فکر می‌کنم این بوته پیامی بود، مخصوصاً برای موسی. نه، موسی، اگر خدا را در زندگی‌ات آزاد بگذاری، تو را نخواهد سوزاند.

و این خبر خوبی برای تک تک ماست. چون شیطان خیلی خلاق نیست، در این ۵۰۰۰ سال از تعداد انگشت‌شماری پیام برای نژاد بشر استفاده کرده و آنها خوب جواب داده‌اند، پس چرا کار متفاوتی انجام دهیم؟ شما نمی‌خواهید خدا را در زندگی‌تان آزاد بگذارید، وگرنه او شما را بدبخت خواهد کرد.

چرا، ممکن است شما را به یک شهر کوچک در کنتاکی و غیره و غیره بفرستد. نه، خدا، خدا آتش سوزان است، اما فرزندانش را که به او ایمان دارند، نخواهد سوزاند. بله؟ جایی خواندم که برای جلب توجه موسی، بوته‌ای که نمی‌سوخت را آتش زد، چون بوته‌های بیابان، فکر می‌کنم مثل بوته‌های کهور ما در بیابان‌هایمان، گاهی آتش می‌گرفتند و می‌سوختند و از بین می‌رفتند.

بله، فکر می‌کنم منطقی است چون آیه ۳ می‌گوید، من به کناری می‌روم تا این منظره‌ی عالی را ببینم که چرا بوته نمی‌سوزد. بنابراین، بله، فکر می‌کنم، از آنچه خوانده‌ام، این خیلی رایج نیست، اما اتفاق می‌افتد که آن بوته‌های بسیار روغنی گاهی اوقات خود به خود می‌سوزند. بنابراین، به طور خاص، این واقعیت که مصرف نشده بود، او را به سمت آن جذب کرد.

آیه ۴، وقتی خداوند دید که او برای دیدن به کناری برگشت، خدا او را از میان بوته صدا زد، موسی، موسی، و او گفت، من اینجا هستم. آیا کسی تکالیفش را انجام می‌دهد؟ پیدایش ۲۲ چیست؟ این داستان اسحاق است، و این خدا ابراهیم را صدا می‌زند، و ابراهیم می‌گوید، من اینجا هستم. بله، ابراهیم چاقو را بالا برده است. ابراهیم، ابراهیم.

چی؟ این کار رو نکن. خدا ما رو به اسم می‌شناسه. و وقتی ما رو صدا می‌زنه، می‌دونه داره با کی تماس می‌گیره.

و دعوتی که او برای ما دارد، برای تو، برای من، مناسب است. بعداً در این کتاب، خدا به موسی خواهد گفت، من تو را به نام می‌شناسم. این حقیقت بزرگ کتاب مقدس است.

من دائماً از این فکر شگفت‌زده می‌شوم که خدا شخصاً تک تک شش و نیم میلیارد نفر از ما روی این سیاره را می‌شناسد. اما او واقعاً می‌شناسد. این چیزی است که کتاب می‌گوید.

پس، این، هی تو نیست. این موسیه، موسی. اسکاِت بزرگ، اون بوته‌زار، اسم منو می‌دونه.

سپس گفت، نزدیک نشو؛ کفش‌هایت را از پاهایت درآور، زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. حال، چه چیزی آن زمین را مقدس کرده است؟ حضور خدا. هیچ چیز ذاتاً مقدسی در آن وجود نداشت.

اینجا یک پناهگاه در جایی که با آب مقدس متبرک شده باشد، نیست. اینجا فقط در پشت بیابان، در کنار کوهی ناهموار و لم‌بزرع است. و خدا می‌گوید اینجا سرزمین مقدس است.

حالا، این چه چیزی در مورد خدا به ما می‌گوید؟ خیلی پیچیده‌اش نکنید. چه چیزی در مورد خدا به ما می‌گوید؟ او مقدس است. او مقدس است.

و هر چیزی که لمس می‌کند مقدس می‌شود. خاک. و فقط خاک است.

این خاک مقدس است چون ذات مقدس اینجاست. خب، من در مطالعه پاییز و بهار گذشته به شما گفتم که کلمه مقدس در اشاره به خدا در کتاب پیدایش نیامده است. خدا هرگز در کتاب پیدایش مقدس نامیده نشده است.

تنها دو جایی که مشتقات این کلمه در کتاب پیدایش آمده است، یکی در فصل ۱ است، جایی که او روز سبت را تقدیس می‌کند و دیگری در فصل ۳۸ است، جایی که عروس یهودا، تامار، لباس‌هایی شبیه به یک زن مقدس می‌پوشد که یک فاحشه فرقه‌ای است. تنها همین دو جا. حالا، دوباره، آیا تکالیفتان را انجام دادید؟، آیا کمی در مورد این فکر کردید؟ چرا کلمه «مقدس» در کتاب پیدایش نیامده است؟ اگر خدا مقدس است، چرا این کلمه به طور کامل بیان نشده است؟ ممکن است مردم آماده نبوده باشند.

ما در مورد این واقعیت صحبت کردیم که ما در نقطه‌ای که خدا قابل اعتماد بود به او حمله کرد. شما نمی‌توانید به خدا اعتماد کنید. او این چیزها را به شما گفت تا از خودش محافظت کند.

بنابراین، وقتی خدا می‌گوید که خواهید مرد، نمی‌توانید حرفش را باور کنید، چون دروغ می‌گوید. بنابراین سفر پیدایش واقعاً باید از صفر شروع کند تا ثابت کند که می‌توان به خدا ایمان داشت، می‌توان به او اعتماد کرد و در نتیجه از او اطاعت کرد. شما باید قبل از هر چیز دیگری، این را ثابت کنید.

پیدایش این کار را انجام داد. همانطور که دیدیم، پیدایش در سه نسخه مختلف، نسخه ابراهیم، نسخه یعقوب و نسخه یوسف، به سه روش مختلف و در سه موقعیت مختلف نشان داده است. پیدایش نشان داده است که خدا قابل اعتماد است. بله، می‌توان به خدا ایمان داشت. و حالا انگار خدا می‌گوید، بسیار خوب، حالا بیایید ادامه دهیم.

خدا مقدس است. جالب است که این تجربه‌هایی، آشکار شدن قدرت خدا، آشکار شدن مشیت خدا و آشکار شدن اصول حضور او، همه از اینجا شروع می‌شوند. آیا در مورد اینکه چرا در ابتدا اینجا معرفی شده است، نظری دارید؟ بنیاد ده فرمان، موسی آماده می‌شود تا مردم را رهبری کند.

او باید خود خدا را بشناسد. بسیار خوب، موسی دارد آماده می‌شود تا مردم را رهبری کند. او باید خود خدا را بشناسد.

این اساس یک رابطه است. این اساس یک رابطه‌ی درست است. اگر رابطه بر اساس درک نادرست از کسی باشد، نمی‌توانیم با او رابطه داشته باشیم.

باید بفهمی که واقعاً چه کسانی هستند. به همین دلیل است که بسیاری از ازدواج‌ها شکست می‌خورند، چون ما واقعاً نمی‌دانستیم با چه کسی به رختخواب می‌رویم. بنابراین، خدا از همان ابتدا می‌گوید موسی، تو باید چیزی را در مورد من بفهمی.

کشف‌هایت را در بیاور، چون ته کشف‌هایت کثیفی معمولی است، و نمی‌توانی چیزهای معمولی و مقدس را با هم قاطی کنی». مقدس «اساساً در اشاره به خدا دو معنی دارد. یکی به ذات او اشاره دارد

او در ذات خود، مقدس است، و این به معنای اساساً دیگری است. کلمه فنی‌تر، متعالی است. او کاملاً غیر از خلقت خود است.

بنابراین، وقتی کتاب مقدس می‌گوید او مقدس است، منظورش همین است. او غیر از خلقت خود است. باز هم، این یک ایده شگفت‌انگیز است، اما ایده شگفت‌انگیزی که کل کتاب مقدس را شکل می‌دهد، زیرا می‌بینید، بت‌پرستی این را انکار می‌کند.

خدایان بخشی از این جهان هستند. باد، باران، برف، شور و شوق، هر نیرویی که بتوانید در خلقت به آن فکر کنید، یک خداست، و نکته این است که آنها باید بخشی از خلقت باشند تا بتوانید با دستکاری خلقت، آنها را دستکاری کنید. اگر قدرت الهی بخشی از این کیهان نباشد، چگونه می‌خواهید او را دستکاری کنید؟ دینی که در آن خدای الهی واقعاً مقدس است، چه فایده‌ای دارد؟ چگونه می‌خواهید آن خدا را وادار به انجام کاری که می‌خواهید کنید؟ پاسخ این است که شما نیستید.

اوه، فراموشش کن. چرا من وارد این کار مذهبی شدم؟ من وارد این کار مذهبی شدم تا چیزی را که از خدا می‌خواهم به دست بیاورم، و حالا شما به من می‌گویید که نمی‌توانم چیزی را که از خدا می‌خواهم به دست بیاورم؟ فراموشش کن. من به بریتانیا می‌روم و بازی را تماشا می‌کنم. حداقل می‌توانم کمی هیجان داشته باشم.

خب، این نکته‌ی اول است. وقتی کتاب مقدس می‌گوید خدا مقدس است، منظورش این است که او تنها موجودی در جهان است که اساساً با هر موجود دیگری متفاوت است. اما این یک معنایی دارد.

یعنی فقط یک شخصیت مقدس وجود دارد. در بت‌پرستی، تقدس هیچ مفهوم اخلاقی ندارد. نمی‌تواند داشته باشد.

چون خدایان خوب، به قول معروف، مقدس هستند، و خدایان بد، به قول معروف، مقدس. خدایان پاک، به قول معروف، مقدس هستند، و خدایان ناپاک، به قول معروف، مقدس. بنابراین، تقدس از نظر شخصیت هیچ معنایی ندارد.

آن فاحشه فرقه‌ای که کنار جاده نشسته، او یک زن مقدس است چون به یک الهه تعلق دارد. آیا رفتار او مقدس است؟ خب، بله، مثل الهه‌هاست. الهه بی‌بندوباری جنسی دارد، پس بی‌بندوباری جنسی دارد، پس تقدس، بی‌بندوباری جنسی است.

که این کتاب در پاسخ به آن می‌گوید نه، نه، نه، نه. بنابراین، این دومین جنبه‌ی تقدس، شخصیت است. وقتی خدا می‌گوید شما باید مقدس باشید همانطور که من مقدس هستم، منظورش این نیست.

ما نمی‌توانیم خدا شویم. ما نمی‌توانیم چیزی غیر از خلقت باشیم. فقط او می‌تواند آن باشد.

اما می‌توانیم شخصیت او را به اشتراک بگذاریم. و این همان چیزی است که عهد درباره آن است. شما باید مقدس باشید، زیرا من مقدس هستم.

این یعنی چی؟ خب، اولاً، یعنی از حیوانات سوءاستفاده نمی‌کنی. این چه ربطی به تقدس داره؟ داری یادت میره که خدا نیستی و حق نداری هر کاری که دلت می‌خواد با اون حیوان بکنی. اون یه موجود دیگه‌ست که خدا بهت داده تا بهت کمک کنه.

شما نمی‌توانید از آن سوءاستفاده کنید و مقدس باشید. تمام رفتارهای موجود در این عهد، بیانگر شخصیت مقدس خداست. بنابراین، همین ابتدا، کفش‌هایتان را درآورید.

اینجا سرزمین مقدس است. فکر نمی‌کنم موسی در آن زمان درک زیادی از این مسائل داشته باشد. اما او یک چیزهایی را می‌فهمد.

این خدا آنقدر مقدس است که هر چیزی را که لمس کند مقدس می‌شود. وای. اما حالا، و من عمداً دارم. اینجا خیلی وقت می‌گیرم، او گفت، من خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب هستم.

و موسی روی خود را پوشاند زیرا از نگاه کردن به خدا می‌ترسید. چرا او فقط پس از این اعلام، روی خود را می‌پوشاند؟ چرا همان لحظه که خدا گفت کفش‌هایت را در بیاور، روی خود را نپوشاند؟ چرا من خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم باعث شدم که او بگوید، اوه نه؟ نظرت چیست؟ وعده‌ها

، اوه، یه لحظه صبر کن. یه لحظه صبر کن. منظورت خدای خانواده ما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب خدای مقدسه.

اوه، پسر، ما او را بدیهی فرض کرده‌ایم. ما وعده‌هایش را بدیهی فرض کرده‌ایم، انگار که او خدای کوچکی است که زیر تخت من زندگی می‌کند تا دعاهایم را برآورده کند. اما او زیر تخت من زندگی نمی‌کرد، نه؟ خدای من، ما اینجا با چه چیزی سر و کار داریم؟ این باید برای همه ما اتفاق بیفتد.

آشنا شدن با خدا خیلی آسان است. برای ما انسان‌ها خیلی سخت است که مسائل را در تنش نگه داریم. خدا شما را دوست دارد.

او به تو اهمیت می‌دهد. تو را به اسم می‌شناسد. او در مورد تو هیجان‌زده است.

اوه، اون مثل یه خرس عروسکی کوچولو می‌مونه. نه، کسی که دوستت داره میتونه با نگاه کردن بهت سرخت کنه. این عشقه، رفقا.

این چیزیه که تا ابد می‌ارزه. اما نگه داشتن اون دو تا در تنش سخته. اوه، اون خدای شگفت‌انگیزیه که اون طرف لبه‌ی کیهان زندگی می‌کنه، وحشتناک، مهیب.

او یک آدم کوچک و مهربان است. او به نحوی آن دو را کنار هم نگه می‌داشت، حقیقتی که فراتر از آن بود. خدا مرا دوست دارد.

دیروز فرصتی داشتم که در این مورد موعظه کنم، و شخصی بعد از مراسم پیش من آمد و گفت، تمام مدتی که شما موعظه می‌کردید، به یک داستان فکر می‌کردم. یک پسر کوچک مبتلا به سندرم داون به یک اردوگاه مسیحی رفت. یک روز، او در حال دویدن در اردوگاه بود.

خبر خوب. خبر خوب. عیسی مرا دوست دارد.

خبر خوبیه باشه. حالا، سریع‌تر

آیات هفت تا ۱۰. به افعال عملی اینجا نگاه کنید. من دیده‌ام، شنیده‌ام، می‌دانم، آمده‌ام تا آنها را مطرح کنم

در آیه نهم، فریاد به من رسیده است. من ظلم را دیده‌ام. بیا، من تو را نزد فرعون می‌فرستم تا قوم من، بنی‌اسرائیل، را از مصر بیرون بیاوری

این افعال چه چیزی در مورد خدا به ما می‌گویند؟ بله. بله

او واقعاً قادر مطلق است. او می‌بیند، می‌شنود، می‌داند، نقشه‌ای دارد. او قادر مطلق است و در همه چیز دخیل است

این خبر خوبیه. آگه اون دخیل باشه اما قادر مطلق نباشه، چی؟ آگه اون قادر مطلق باشه اما دخیل نباشه، چی؟ اما وقتی خدای قادر مطلق شخصاً درگیر وضعیت تو باشه، وای وای

این خبر خوبی است. اما بیا، من تو را نزد فرعون می‌فرستم تا قوم من، بنی‌اسرائیل، را از مصر بیرون بیاوری. چرا خدا خودش این کار را نکرد؟ فکر می‌کنم این به الهیات مشیت الهی برمی‌گردد که ما در پیدایش و عهدی که خدا این را وعده داده است، شروع به یادگیری آن کردیم، بنابراین خدا از موسی برای تحقق این وعده استفاده می‌کند

اما من فکر می‌کنم خدا می‌خواهد خودش را به این افراد آشکار کند، و به همین دلیل است که این کار را می‌کند. باشه. باشه

آیا او برای آشکار کردن خود باید این کار را از طریق موسی انجام دهد؟ آیا نمی‌تواند خودش این کار را انجام دهد؟ او قدرت خود را از طریق ضعف انسان نشان می‌دهد. نیاز به رابطه را نشان می‌دهد. این فقط مربوط به زپ، روشی که کتاب به پایان می‌رسد، نیست

خدا به روابط علاقه دارد. یادم می‌آید زمانی داشتم یک لانه پرنده می‌ساختم و اندرو، که آن زمان حدوداً پنج ساله بود، آمد و گفت: «بابا، می‌توانم کمک کنم؟» «خب، می‌دانستم که بعد از اینکه او بخوابد، کلی میخ کج شده را بیرون خواهیم کشید. اما گفتم، حتماً عزیزم

واقعاً دوست دارم کمک کنم. چرا؟ چون فکر می‌کردم او می‌تواند لانه‌ی پرنده‌ای بهتر از من بسازد؟ نه. چون امیدوار بودم پسر بهتری بسازم

و اگر خدا با ما سر و کله نمی‌زد، می‌توانست کارش را خیلی کارآمدتر انجام دهد. اما او به اندازه‌ای که به ما علاقه دارد، به کارش علاقه ندارد. البته که به کار علاقه دارد

او می‌خواهد آن مردم را از مصر بیرون کند. بله، اگر خدا این کار را می‌کرد، چه سابقه تاریخی وجود داشت؟ بله. اما خدا از ما استفاده می‌کند چون ما را دوست دارد و می‌خواهد ما را در کار نجات‌بخش خود درگیر کند

خب، رسیدیم به ایرادات، چهار تا از آنها. ایراد اول، من که هستم که باید بروم پیش فرعون و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟ موسی درباره خودش چه می‌گوید؟ من قادر نیستم. من قادر نیستم

من توانایی‌اش را ندارم. آنها آنجا از من خوششان نمی‌آید. خب، حالا، از خدا چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم که به این موضوع پاسخ دهد؟ آن تو نیستی.

آره. خب، آره. اما فکر کنم باید بگم، اوه، موسی، موسی، تو کلی توانایی داری.

من تو را آموزش داده‌ام. من به تو آموزش داده‌ام. موسی، تو باید به خودت ایمان داشته باشی.

می‌دونی، اگه فقط با احساس حقارت خودت زندگی کنی، نمی‌تونیم این کار رو انجام بدیم. تو می‌تونی این کار رو انجام بدی، موسی. من به تو ایمان دارم.

نه در مورد موسی، درسته؟ من با شما خواهم بود. به یاد داشته باشید، این چیزی است که ما در داستان یوسف دیدیم: آن موقعیت شگفت‌انگیز در فصل ۳۹ پیدایش یوسف به داخل چاه آب رفت، و سپس به خانه پوتیفار رفت، و حالا او در سیاه‌چال است.

و کتاب مقدس می‌گوید که خدا با او بود. مسئله توانایی تو نیست. مسئله حضور من است.

و اگر با تو باشم، می‌توانم از هر آنچه که ارائه می‌دهی استفاده کنم، هرچند که ممکن است ناچیز باشد. من و کارن امروز صبح به کارتون زیتز خندیدیم. نمی‌دانم آن را دیدی یا نه.

می‌دونی، داستان یه خانواده‌ست که یه پسر نوجوان دارن، و پدر خانواده با یه پیراهن خیلی جیغ میاد. می‌گه پسر، فکر می‌کنی این پیراهن خوبه؟ و پسر یه جورایی بهش نگاه می‌کنه و می‌گه، آره، اشکالی نداره. در هر صورت، هیچ‌کس قرار نیست بهش نگاه کنه.

پدر می‌گوید بهترین درمان برای اعتماد به نفس بالا، دوران نوجوانی است. این توانایی من نیست. هر توانایی که من داشته باشم، اگر به خدا اجازه دهیم، می‌تواند از آن استفاده کند.

اعتراض دوم او چیست؟ آیه ۱۱. او در اعتراض دوم درباره خودش چه می‌گوید؟ درست است. درست است.

من نمی‌دانم شما کی هستید. دانش من خیلی محدود است. و من عاشق این صحنه هستم.

خدایا، نمی‌دانم اسمت چیست. من هستم. می‌دانم که تو هستی.

اسمت چیه؟ منم. خدایا، بیا اینجا دیگه بس کنیم این بازی رو. بهت چی میگن؟ منم.

حالا، پیامدهای این گفته چیست؟ من هستم. خدا فراتر از دستکاری است. چه چیز دیگری؟ درست است.

من قبل از تو آنجا بودم. او هیچ زمان فعلی ندارد. یادت هست که عیسی این کار را کرد.

پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم. و یهودیان دقیقاً می‌دانستند که او چه می‌گوید. سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند.

دوست دارم به معلم انگلیسی دبیرستانم، رز گودمن، فکر کنم که در جماعت بود، و او می‌گفت، خدای من، منظورت این بود که من هستم. و عیسی می‌گفت، نه رز، منظورم همان چیزی بود که گفتم. من هستم.

گذشته، حال و آینده. او آن «من هستم» است. دیروز، امروز و تا ابد همان

من هستم «چه چیز دیگری را القا می‌کند؟ من وجود دارم. در درون خودم، من وجود دارم. او تنها کسی در»
جهان است که می‌تواند این را بگوید.

تو به خودت وابسته نیستی. هوا رو از اینجا بیرون کن، سه دقیقه دیگه نیستی. من به خودم وابسته نیستم

من نگفتم که فکر می‌کنم امروز به دنیا می‌آیم. مادرم به من گفت که کاش این تصمیم را حدود یک ماه قبل گرفته بودم، اما نه، ما خودمان را به وجود نیاورده‌ایم. و حقیقت این است که ما نمی‌توانیم خودمان را از هستی ساقط کنیم.

ما شاید بتوانیم به انتخاب خود، این زندگی زمینی را قطع کنیم، اما از وجود داشتن دست نمی‌کشیم. او کسی است که در ذات خود است. و اوست که پس از او، تمام هستی‌های دیگر از او سرچشمه می‌گیرند.

آن مقدس، آن متعالی. او این را به تفصیل شرح می‌دهد. قبلاً در مورد این نام صحبت کرده‌ایم، اما بگذارید دوباره آن را تکرار کنم.

نام احتمالاً یهوه است. و باز هم، این نام او به معنای لقبش نیست. این شخصیت اوست

.این طبیعت اوست. این شهرت اوست. و بنابراین، از این نظر، این نام اوست

ساخته شده است. آن سه صامت مفهوم HWH این برچسب اوست. فعلی است که بر اساس سه صامت بودن و وجود داشتن را دارند

بیشتر نام‌ها در خاور نزدیک باستان به این شکل ساخته می‌شدند، به عنوان عناصر کلامی. آنها یک اسم جمله‌ای بودند. برای مثال، زنی را در نظر بگیرید که جان شوهرش را نجات داد

اسمش نابال بود، یعنی احمق. فکر نمی‌کنم مادرش این اسم را روی او گذاشته باشد، اما اسمش ابیگیل است. ای، پدرم

گائل یک نجات‌دهنده است. این هم یک جمله است. احتمالاً به این معنی است که او باعث به وجود آمدن همه چیز می‌شود

اما ما به طور قطعی نمی‌دانیم، زیرا وقتی زبان عبری برای اولین بار نوشته شد، فقط با حروف بی‌صدا نوشته می‌شد. بنابراین، یهوه، اینها حروف بی‌صدا هستند

اما با گذشت سال‌ها، قوم یهود احساس کردند که نام خدا برای تلفظ بسیار مقدس است. چقدر غم‌انگیز است. خدا می‌خواهد با نام کوچکش شناخته شود

این از این متن مشخص است. بنابراین، هر بار که به آن چهار حرف می‌رسیدند، به طور خودکار کلمه آدونای را جایگزین می‌کردند که به معنی خداوند است. وقتی کتاب مقدس می‌گوید، و من در درس هفته آینده نیز در مورد این موضوع اظهار نظر خواهم کرد، وقتی کتاب مقدس بارها و بارها می‌گوید، من خداوند هستم، در واقع، من یهوه هستم.

و این خیلی فرق ایجاد می‌کند. این ادعای حاکمیت نیست. من رئیس هستم

اینه که من، همون «من هستم» هستم. تمام زندگیت رو بر اساس اون بساز. جرات نکن فکر کنی که تو همون «من هستم» هستی، مثل فرعون.

خب، اتفاقی که افتاد این بود که حدود ۵۰۰ سال پس از میلاد مسیح، زمانی که یهودیان به دلیل بیرون رانده شدن از اورشلیم توسط رومی‌ها در سراسر جهان پراکنده شدند، دانشمندان یهودی نگران شدند که مردم کتاب مقدس را درست تلفظ نکنند. بنابراین، آنها یک سیستم مصوت‌های آوایی ایجاد کردند. آنها می‌توانستند دور این صامت‌ها علامت‌هایی برای مصوت‌ها قرار دهند تا مردم آن را به درستی تلفظ کنند.

از آن موقع به بعد، دانش‌آموزان عبری موهایشان را از ته زده‌اند. آنها فقط سه مصوت ندارند. آنها ۱۵ تا مصوت دارند.

هر گونه تغییری در این کلمه سعی می‌کند آن را ثابت و درست به کار ببرد. خب، چه اتفاقی افتاد؟ وقتی به این اکتفا کردند. در نتیجه، چیزی که در کتاب مقدس (Adonai) کلمه رسیدند، به مصوت‌های کلمه آدونای است (YHWH) عبری آمده، یهوه.

تلفظ می‌شود J خب، اولین ترجمه بومی از عبری آلمانی بود. آلمانی مارتین لوتر. حالا، در آلمانی، آن صامت، تلفظ می‌شود، که نام زیبایی برای خدایی است که هرگز وجود نداشته است V و آن صامت

این را به شاهدان یهوه بگویند. سپس، ۵۰۰ میلادی. بنابراین، کتاب مقدس، طوماری که عیسی در کنیسه ناصره خواند، فقط حروف بی‌صدا داشت زیرا همه آن را از روی ترجمه حفظ کرده بودند.

گوتنبرگ با دستگاه چاپش کارهای بدی با ما کرد. ما حافظه‌مان را از دست داده‌ایم، چون حالا به راحتی می‌توان آن را تکرار کرد. به هر حال، همه این‌ها را گفتم تا فقط شما را در جریان این موضوع قرار دهم.

استفاده می‌شود. اگر نام را NIV وقتی می‌بینید، و این قراردادی است که اکنون در ترجمه‌های مدرن مانند است. YHWH می‌دانید، حروف بزرگ کوچک را خواهید دید. این

حالا، من می‌گویم که ما بر اساس درک آن به عنوان یک فعل، در مورد این مصوت‌ها حدس می‌زنیم و به همین دلیل است که اکثر ترجمه‌ها کمی در انتشار این موضوع تردید دارند، زیرا ما کاملاً مطمئن نیستیم. من فکر می‌کنم ۹۰ درصد مطمئن است، اما کاملاً مطمئن نیست. بنابراین، اگر این را می‌بینید، این نام الهی است

اگر این را می‌بینید، این فقط کلمه حاکم مطلق است، پروردگارا. خب، همه اینها بسیار خب

به قوم اسرائیل بگو، یهوه، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده است. این نام من برای همیشه خواهد بود و بدین گونه، در همه نسل‌ها به یاد خواهیم ماند. برو و بزرگان اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو، یهوه، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، بر من ظاهر شده است.

حالا، دوباره می‌بینید، این به این مربوط می‌شود که چرا موسی آنجا به روی زمین افتاد. خدای من، «من هستم» کسی است که در طول این نسل‌ها خود را به خانواده ما تقدیم کرده است. شگفت‌انگیز است

موسی، از تو می‌خواهم که بروی و به آنها بگویی که این پیام تو نیست، این دانش تو نیست، بلکه هویت من واقعیت من است که کلید ماجراست. خب، او ادامه می‌دهد. ایراد سوم آیه ۴، فصل ۴، آیه ۱ است. سوال او اینجا چیست؟ آنها حرف مرا باور نخواهند کرد.

خدا می‌گوید مسئله این نیست. مسئله چیست؟ خدا چگونه به این پاسخ می‌دهد؟ او به او نشانه‌هایی داده است. این قدرت من است.

حال، جذام و مارها نمادهایی در کتاب مقدس هستند. آنها نماد چه چیزی هستند؟ گناه، شر. این تصادفی نیست که موسی دستش را در ردایش فرو برد و آن را پوشیده از جذام بیرون آورد.

می‌توانم تصور کنم که می‌گوید، خدایا، من نمی‌توانم به مصر بروم. من جذامی هستم. خدا می‌گوید، دستت را دوباره آنجا بگذار. شر، شر در ید قدرت خداست.

اون چیه تو دستت؟ اوه، این عصای منه. این هویت منه. می‌دونی، ما مردها خودمون رو با کارمون معرفی می‌کنیم.

می‌دانم شما خانم‌ها این را نمی‌فهمید، اما این یک واقعیت است. من و کارن همیشه می‌خندیم. به او می‌گویم. با مردی آشنا شده‌ام و او می‌گوید، چند فرزند دارد؟ می‌گویم، فرزند؟ او نجار است.

اون عصای منه. آره، بندازش پایین. اگه عصامو بندازم پایین کی میشم؟ اگه از کارم دست بکشم، بندازش پایین.

اسکات عزیز، من اصلاً نمی‌دانستم آن چیز مار است. اگر شغل من هویت من است، پس این یک مار است. قرار است مرا زنده زنده بخورد.

موسی، بلندش کن. از دمش بگیر. دمش رو

خدایا، تو زیاد وقت نمیداری مارها رو از بیابون جمع کنی، درسته؟ اولاً، مارها رو جمع نمیکنی. دوما، اگه فراره بگیریشون، از دمشون نمیگیری. از دمشون بلند کن.

باشه، خدایا، اگه بهم بخوره، نمی‌تونم برم مصر. عصاست. عصاست.

این یه عصائه. مسئله اعتبار تو نیست، موسی. مسئله قدرت منه که تو زندگیت آشکار شده.

این نهایت قدرت است اگر بتوانی شر را بگیری، بر آن حکومت کنی و آن را دگرگون کنی. بله، بله. تو می‌توانی. هر زمان که بخوای زن دگرجنس‌گرای من باشی.

بله، دقیقاً همین اتفاق دارد می‌افتد. هر کسی می‌تواند کارهای خوب انجام دهد، اما آیا کسی می‌تواند بدی را بگیرد و آن را به چیزی خوب تبدیل کند؟ این همان «من» است که در کار است. و البته، دقیقاً همان چیزی است که رومیان ۸:۲۸ در مورد آن صحبت می‌کند.

خدا می‌تواند از طریق هر چیزی کاری انجام دهد. بسیار خوب، حالا نوبت اعتراض چهارم است. داریم به بن‌بست می‌رسیم، نه؟ این کاملاً مثل اعتراض اول نیست.

برعکس است. این ناتوانی من است. خدایا، تو که می‌دانی، من نمی‌توانم خیلی خوب صحبت کنم.

خدا گفت، این کی شروع شد؟ حدود پنج دقیقه پیش. خدا از این موضوع کمی عصبانی شده است. فکر می‌کنم کارش خیلی خوب بوده است.

خداوند به او گفت، این آیه ۱۱ است. چه کسی زبان انسان را ساخت؟ چه کسی او را لال یا کر یا بینا یا کور می‌کند؟ آیا من، یهوه، آن که هستم، نیستم؟ پس اکنون برو، و من با زبان تو خواهم بود. اینک دوباره همان است. حضور او.

حضور خالق و گرداننده، اگر بخواهید. و موسی می‌گوید، خدایا، متاسفم. من نمی‌توانم این کار را انجام دهم.

لطفاً کس دیگری را بفرستید. حالا به آخر خط رسیده‌ایم. خشم خداوند بر موسی افروخته شد و او گفت، آیا هارون، برادرت لاوی، اینجا نیست؟ می‌دانم که او می‌تواند صحبت کند.

اون یه دهن‌پرکن. این ورژن نیو لیوینگ. در واقع، این ورژن نیو اسوالد.

بین، او دارد می‌آید بیرون تا تو را ببیند. او در راه است. فکر می‌کنم موسی در آن لحظه گفت، منظورت این است که تو قبل از اینکه حتی با من صحبت کنی، او را به اینجا کشاندی؟ او نه تنها خالق و گرداننده است بلکه او سازش‌دهنده نیز هست.

او می‌تواند خودش را با شرایط وفق دهد. او آنقدر بی‌نهایت خلاق است که می‌تواند خودش را با مسائل ما وفق دهد. (با ما وفق دهد.)

مطمئن نیستم که درست هجی می‌کنم، ولی به هر حال. دو تا «سی» و دو تا «م». «باشه»

سازگار. او خالق است، او عملگر است، او سازگارکننده است. و به یک معنا، موسی دیگر هیچ O و یک اعتراضی ندارد.

یا او کاملاً سرکشی خواهد کرد یا مطیع خواهد شد. حال، آیات ۱۸ تا ۲۰ برای من جذاب هستند زیرا هیچ روایتی در مورد تسلیم عاطفی شدید وجود ندارد. نمی‌دانم چرا، اما حدسی دارم.

بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم ما در شهادت‌هایمان در مورد تسلیم شدنمان در برابر اراده خدا، بیش از حد اغراق می‌کنیم. چه نبردی داشتیم. اما بالاخره خدا چطور به ما کمک کرد.

مسئله این است که آیا از او اطاعت خواهی کرد یا نه؟ بنابراین فکر می‌کنم خیلی خیلی جالب است. آیه ۱۸ موسی نزد یترون، پدرزنش، برگشت و به او گفت: «خواهش می‌کنم اجازه بده پیش برادرانم در مصر برگردم.» و ببینم هنوز زنده هستند یا نه.

یترون گفت، به سلامت بروید. همین کافی است. و دوستان، نکته‌ی اصلی همین است.

مهم نیست چقدر طول می‌کشد تا به آنجا برسی. مهم نیست چند دور باید طی کنی تا به آنجا برسی. مسئله این است که وقتی به آنجا رسیدی، آیا قرار است کاری را که او می‌گوید انجام دهی؟ فقط همین مهم است.

بله؟ نکته شما اینجاست: آیا می‌توانیم فرض کنیم که در مقطعی، موسی ناگهان شکست و گفت، پروردگارا من دیگر نمی‌خواهم آن را نگه دارم؟ بله، همین است - آیه ۱۳. ای پروردگار من، لطفاً کس دیگری را بفرست.

بله، حالا به آخر خط رسیده‌ایم. و در مقطعی، خداوند که قلبش را می‌شناخت و به این موضوع فکر می‌کرد، نمی‌دانید همانطور که گفت چه اتفاقی افتاد، اما او تسلیم نشد. دقیقاً، دقیقاً. او باید به آن نقطه می‌رسید. من هیچ بهانه‌ی موجهی برای انجام ندادن اراده‌ی خدا ندارم.

بنابراین، اگر این کار را نکنم، صرفاً شورش است. و خدا را شکر، من قصد انجام این کار را ندارم. خب، فکر می‌کنم که موسی احتمالاً سعی داشته برخی از اعتراضات خود را بر اساس آنچه که او به عنوان فرهنگ مصری می‌دانست، توجیه کند.

مخصوصاً سخنرانی او، چون از مقامات بالاتر، آن سخنرانی روان و سلیس انتظار می‌رفت. و او این کار را کرد و گاهی اوقات من هم تعجب می‌کنم که شاید شغل او چوپانی باشد، چون مصری‌ها چوپان‌ها را دوست نداشتند. یکی از مسائل داستان یوسف این بود که قوم او چوپان بودند.

و من فکر می‌کنم او احتمالاً کمی واقع‌بینانه فکر می‌کرد... بله، بله، بله، او این چیزها را از خودش در نمی‌آورد. اینها مسائل هستند. بنابراین، بله، من فکر می‌کنم که این قطعاً درست است.

آره، آره. انگار، نزدیک به پایان، خدا گفت نگران نباش، همه مردهایی که قرار بود جانشین او بگیرند، قرار بود بمیرند. آره، اون آدم‌ها مردن.

اما در مورد چیزی که او در موردش صحبت می‌کند، این مسئله‌ی فرهنگی عمومی است. اهمیت روان صحبت کردن و توانایی صحبت کردن با عبارات فاخر و از این قبیل چیزها. بله، بله، اما آن مسئله‌ی خاص دیگر تمام شده است.

بسیار خوب، دفعه‌ی بعد در مورد سخت کردن دل فرعون صحبت خواهیم کرد. در حال حاضر بحث در مورد آن خیلی طولانی است. اما می‌خواهم قبل از ادامه، به ۲۴ تا ۲۶ نگاهی بیندازم، چون این خیلی عجیب است.

موسی در راه است. خدا گفته است که اسرائیل نخست‌زاده‌ی من است. نخست‌زاده‌ی مرا رها کنید تا مرا عبادت کند.

حال، آیات ۲۴، ۲۵، ۲۶. در منزلگاهی در راه، خداوند با او روبرو شد و خواست او را بکشد. وای، این چیست؟ آنگاه صفوره سنگ چخماقی برداشت و پوست ختنه‌گاه پسرش را برید، پاهای موسی را با آن لمس کرد و گفت، تو قطعاً داماد خون من هستی.

پس، او را به حال خود گذاشت. آن وقت بود که او گفت، داماد خون به خاطر ختنه. حالا، اینجا چه اتفاقی دارد. می‌افتد؟ دقیقاً، این به عهد مربوط می‌شود.

پیدایش ۱۷. تنها چیزی که خدا از ابراهیم در رابطه با اطاعت از عهد خواست چیست؟ نشان ختنه. ما در مورد اهمیت آن صحبت کردیم.

آلت تناسلی نعوظ یافته نشانه قدرت، تسلط و توانایی تولید مثل خودتان است. و خدا می گوید، آنجا جایی است که می خواهی نشانم را داشته باشم. نشانه تسلیم

حالا، موسی به مصر برمی گردد، و پسرش، پسر اولش، ختنه نشده است. آنها قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده بودند. شما می گوید، از کجا این را می دانید؟ چون به محض اینکه موسی بیمار شد، او چاقوی جیبی را بیرون آورد

آنها مجبور نبودند بنشینند و بگویند، من تعجب می کنم که اینجا چه خبر است. آنها می دانستند. موسی قرار است مردم را به بازگشت به وفاداری در عهد دعوت کند، و او به اندازه کافی در مورد آن فکر نمی کند که پسر خودش را ختنه کند

و خدا میگوید مردن تو بهتر از اینه که قوم من رو به سمت یه تعهد نصفه و نیمه هدایت کنی. وای. جرات دارم بگم، بعضی از طلبه های حوزه علمیه باید اینو بشنون

و شاید بعضی از بقیه شون باشه. مممم

،اممم...اممم. اما دستور ختنه در سفر پیدایش آمده است. چرا قبل از اینکه موسی را راضی به رفتن کنیم، آن را رونویسی نکنیم؟ سوال بسیار خوبی است

، و من جواب نهایی را ندارم. اما این چیزی است که من فکر می کنم. من فکر می کنم که گاهی اوقات...خب بگذارید سعی کنم بهتر بگویم

آداب و رسوم، نگرش درست را ایجاد نمی کنند. بنابراین، خدا می تواند بگوید، موسی، من می خواهم پسر را ختنه کنی. من گمان می کنم موسی می گفت، بسیار خوب، چرا که نه؟ او کسی است که آسیب خواهد دید، نه من

بله. بنابراین، آیین ها نگرش درست را ایجاد نمی کنند. از سوی دیگر، نگرش درست با رفتار نمادین پشتیبانی نمی شود

ما دلیلی داریم که اعتبار نگرش درست را زیر سوال ببریم. من آن چیز را می پوشم. صد سال پیش، این کار در گروه ما غیرقانونی بود

این کار می تواند غرور و خودخواهی باشد، اما نه الان. این باعث نمی شود که من ازدواج کرده باشم. حتی آن تکه کاغذی که در گاوصندوقمان داریم هم باعث نمی شود که ما ازدواج کنیم

ازدواج یک امر قلبی است. بنابراین، اگر من کار سنگینی انجام می دهم و آن چیز را از خودم درمی آورم، هیچ معنایی ندارد. از طرف دیگر، من به یک مأموریت تبلیغی می روم

و شنیده ام که زنان آن کلیسا به طرز چشمگیری خوش قیافه هستند. بنابراین، کارن را بوسیدم و خدا حافظی کردم. و بعد از اینکه او در فرودگاه بلو گراس رفت، گفتم، آیا این چیزی را به شما می گوید؟ من چیزهای زیادی به شما می گویم

این نماد شاهدهی بر وضعیت واقعی قلب من است. بنابراین، بله، او کار درست را انجام داده است. او چنین تعهد کاملی را انجام داده است، اما این تعهد آنطور که باید و شاید کامل نیست، همانطور که در این رفتار نمادین مشهود است.

خدا دارد می‌گوید که تعهد تو در واقع فقط جزئی است. حتی اگر بروی، کاملاً به من فروخته نشده‌ای. و اگر این کار را نکنی، کاری که قرار است اینجا انجام دهی خطرناک خواهد بود.

چی کار نکرد؟ اوه، نه. فکر کنم حالش خیلی بد بود. داره روی زمین غلت می‌زنه و به خودش می‌پیچه، و زیورا داره از زیر تیغ جراحی درمیاد.

دن؟ آیا مناسب نیست که آن را با ختنه شدن اسرائیل در جلجال مرتبط کنیم؟ دقیقاً. دقیقاً. خب، تو در کلاس یوشع بودی، اینطور نیست؟ اما من همیشه دوست دارم به آن فکر کنم.

به علاوه دو است، و آیزنهاور همه این مردان را ختنه کرده است. آلمانی‌ها می‌گفتند، اوه! اما D اینجا، روز این کاری است که یوشع انجام داد. و دقیقاً نکته همین است.

این ارتش قرار نیست این سرزمین را فتح کند. من این سرزمین را به این ارتش می‌دهم، اما قرار نیست آن را به افراد بی‌عاطفه بدهم. بعضی‌ها این را اینطور برداشت می‌کنند که صفورا کسی بود که با ختنه مخالفت کرد.

بله. بعضی‌ها این کار را می‌کنند. و این می‌تواند درست باشد.

اما فکر می‌کنم اگر من خدا بودم، صفورا را مریض می‌کردم. در هر صورت. اما خب، این چیزیه که هست.

این واقعاً او را به سمت عضویت در ملت یهود سوق می‌دهد. او و پدرش یهودی نبودند. بنابراین، اگر او حاضر است تا این حد پیش برود، شاید قطعاً حمایت او از موسی در نسل بعدی را نشان دهد.

و همانطور که گفتم، فکر می‌کنم این حادثه نشان می‌دهد که آنها قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده بودند و گفته بودند که واقعاً مهم نیست. او می‌داند به محض بروز بحران چه کاری باید انجام دهد. خب. بسیار خب.

آخرین نکته این است که آنها می‌روند. او با آرون ملاقات می‌کند. حتماً ملاقات خوبی بوده است.

و آنها به سوی مردم برمی‌گردند و می‌گویند، یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، شما را از مصر نجات خواهد داد. و این هم مدرک. به این نگاه کنید.

به این نگاه کن. و آنها می‌گویند، خدا را ستایش کن. خدا را ستایش کن.

بله، ما به تو ایمان داریم، موسی. ما به تو ایمان داریم، هارون. ما به این یهوه که تو از آن صحبت می‌کنی ایمان داریم.

بله، همه چیز عالی است. هفته آینده دوباره تشریف بیاورید. خیلی ممنون.

این دکتر جان اسوالت و تعلیماتش در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۲، خروج ۳-۴ است.